

## ارجوزه ابن ابی حمیده در تعلیم صحافان

آدام گسک (۱)

ترجمه علی رضا عسگری

دانشکده الهیات، دانشگاه تهران

### چکیده:

متن حاضر تحقیقی است از تنها نسخه مخطوط ارجوزه نسبتاً مفصلی در صنعت تسفیر (صحافی) که احتمالاً در سده نهم هجری تصنیف شده و در دارالکتب قاهره نگهداری می‌شود. این ارجوزه از حیث اشمال بر مبانی این صنعت و واژه شناسی فنی اختصاصی آن در خور توجه است. تحقیق و نشر چنین نسخه‌ای منحصر به فرد در مجله مخطوطات خاورمیانه<sup>(۲)</sup> با دقت زائدالوصفی که آدام گسک در آن به کار بسته است. مجله مقالات و بررسیها را بر آن داشت تا ضمن انتشار متن عربی ارجوزه، نسبت به ترجمه مقدمه‌ای که مصحح بر آن نگاشته اقدام کند. بدین وسیله از جناب آقای نادر مطلبی کاشانی که تصویر تحقیق حاضر را در اختیار دفتر مجله نهاده‌اند سپاسگزاری می‌شود.

**کلید واژه:** ارجوزه، نسخه مخطوط، تسفیر، تعلیم صحافان، واژه شناسی فنی.

اندکی پس از آنکه بررسی اثر *إشبیلی* را برای نشر ارائه کردم، تصویری از [مخطوط] ارجوزه ابن ابی حمیده در تعلیم صحافان، زیر عنوان *تدبیر السفیر فی صناعة التسفیر* به دستم رسید<sup>(۳)</sup>. ظاهراً این چهارمین نسخه عربی در صنعت تسفیر (صحافی) است که به

1. Adam Gacek

2. Manuscripts of the Middle East 6 (1992) P.41

۳. از آقای امیل وَهْبَة [Emile Wahba] که در به دست آوردن تصویری از این نسخه مخطوط به ادامه پاورقی در صفحه بعد

دست آمده است<sup>(۱)</sup>. شاعر در دو بیت نخست، کنیه پدر خود را بی آنکه به نام خود اشاره کند آورده است. او خود را «عبدالله عابد الرحمن» می خواند، حال آنکه عباس العزّوای، احتمالاً بر اساس آگاهیهای به دست آمده از فهرست دارالکتب، او را عبدالرحمن می داند<sup>(۲)</sup>.

این شیوه نام گذاری تنها در صورتی قابل قبول است که عبدالله را عبارتی وصفی بدانیم و نه اسم خاص، چرا که استعمال آن به عنوان اسم خاص نادر است و غالباً «عبدالله» به صورت اسم خاص به کار می رود. عابد الرحمن را نیز باید عبارتی وصفی بدانیم، چرا که بدین شکل به عنوان اسم خاص به کار نمی رود. علاوه بر این شایان ذکر است که نسخه بردار، نام شاعر را «ابن ابی حمیده» ضبط کرده، حال آنکه «ابن ابی حمیده» رایج تر است.

به رغم پژوهشی مبسوط، اطلاعی از زندگانی شاعر به دست نیامد، جز آنکه احتمالاً در سده نهم هجری / پانزدهم میلادی می زیسته و با سالم الزواوی المغربی المالکی تماس داشته است. سالم الزواوی به نوشته محمد السخاوی، از قاضیان دمشق بود که در صفر ۸۷۳ هـ/ ۱۴۶۸ م در مدرسه شراپشیه در همان شهر در گذشت و در مقبره حمیریه دفن شد. شاعر در بند ما قبل آخر این ارجوزه (بیت ۱۴۷ - ۱۵۱) چنین اظهار می کند که در این فن جز اشارات سالم الزواوی<sup>(۳)</sup> هیچ معلمی نداشته است. از این ارجوزه آگاهیهای راجع به کتاب مدخل اثر ابن الحاج الفاسی (م. ۷۳۷ هـ / ۱۳۳۶ م) نیز به دست می آید. شاعر در مقدمه شعرش (بیت

ادامه پاورقی از صفحه قبل

من کمک کرد سپاسگزارم. در انجام این کار مرهون آقای رشید خیر [Rashid khayr] نیز هستم که در فهم برخی واژه ها و عبارات مبهم مرا یاری کرد.

۱. رجوع کنید به مقاله مصحح تحت عنوان «کتاب سازی در تمدن اسلامی و واژه شناسی آن، چنانکه اشبیلی در التیسیر فی صناعة التفسیر آورده است.» مجله مخطوطات خاور میانه، شماره ۵ (۹۱-۱۹۹۰)، ص ۱۰۶-۱۱۳. نام اثر ابن ابی حمیده، چنانکه در بیت ۵۲ آمده، تدبیر السفیر فی صناعة التفسیر است. رک «فهرس الکتب العربیه الموجوده بالدار لغایة سنة ۱۹۳۲» جلد ۶، (قاهره ۱۳۵۲/۱۹۳۳) ص ۱۴۲، که این نسخه خطی تحت شماره ۳۱۹ ثبت شده است. تدبیر السفیر هشتمین متن در این جلد است که از صفحه b ۱۰۳ تا a ۱۰۸ آمده است.

۲. Gacek، «کتاب سازی در تمدن اسلامی»، ص ۱۱۰ شماره ۱.

۳. شمس الدین محمد السخاوی، الضوء اللامع لاهل القرن التاسع (بیروت، دار مکتبه الحیاة، بی تا)، ص ۲۴۳.



۴۹-۵۱) آن را کتابی حامل تمام آگاهیهای لازم در صناعة التفسیر می‌داند<sup>(۱)</sup>. بنابراین، این ارجوزه احتمالاً در سده نهم هجری / پانزدهم میلادی تصنیف شده است.

مخطوط حاضر در دارالکتب قاهره و در ضمن مجموعه‌ای مشتمل بر چند نسخه خطی دیگر نگهداری می‌شود. این متن مؤرخ نیست، و تشخیص دیگر متون همراه آن و اینکه آیا تاریخ تألیف دارند یا خیر، ممکن نیست. با این همه، با مشاهده نسخه خطی و تزین ساده و ابتدائی عنوان آن، معلوم می‌شود که به نیمه سده نوزدهم میلادی تعلق دارد؛ و تا جایی که می‌دانیم هیچ نسخه دیگری از آن هنوز یافت نشده است. این نسخه خطی توسط حسن بن احمد بن محمد بن عبدالکریم الفکون به سبک مغربی استنساخ شده است. ارجوزه مشتمل است بر ۱۸۱ سطر شامل حمدله، تصلیه، عنوان، سرفصلها، و پیوستها و در چهار باب تنظیم شده است. هیچ نشانه‌ای از تصحیح و مقابله در این نسخه دیده نمی‌شود و به هیچ نسخه بدلی در آن اشاره نشده است. بخشی از متن اعراب گذاری شده، ولی این اعراب گذاری از حیث نحوی در همه جا درست نیست. قرائت این ارجوزه به خاطر نقطه‌های اضافی که احتمالاً در اثر آسیب کرمها و حشرات در تصویر آن ایجاد شده، مشکل تر شده است.

این تصنیف ده صفحه‌ای، جدا از تعلیم مبانی این حرفه، از حیث واژه شناسی فنی نیز در خور توجه است. در این متن مصطلحاتی یافت می‌شود که در سه متن دیگر دیده نمی‌شود، از جمله: *مِسْطَرَه* (جلد، احتمالاً مقوایی) *تَشْفِیر* (تراشیدن)، *مِیْبَرِد* (سوهان)، *شَبِیکَه* (شیرازه)، *تَکْرِیس* (تنظیم)، *اسفل الكتاب* (عطف)، *بَشْرَطُ* (نخ ابریشمی رنگی که در شیرازه بکار می‌رود؛ شیرازه ابریشمی رنگی)، *رباع* (کتابهای قطع رحلی)، *ثِمان* (کتابهای قطع وزیری)، *تربیع* (چهار گوشه کردن، شطرنجی کردن)، *مَراشِیم* (نقشها)، *مَواشِیم* (بخشهایی از طرح روی جلد که حاصل ترشیم و نقش زدن است)، و نیز *نصب*، *رفع*، *نقطه*، *سکون*، یعنی طرحهایی ظریف که شبیه به خط تیره {-}، هلال { }، خال، و دایره است.

راهنمای فنی صحافان با فصلی در باب چسبها (غراء، سطر ۵۹-۷۲) آغاز می‌شود. مصنف ۳ قسم چسب را برمی‌شمرد. ترکیب این چسبها از آرد زرد رنگ (دقیق اصفر،

۱. بخش مربوط در مجلد چهارم، ص ۷۹-۹۲ (قاهره، المطبعة المصرية بالازهر، ۱۳۴۸/۱۹۲۹) یافت می‌شود. این بخش به جنبه‌های حقوقی کاغذسازی، نسخه برداری، و صحافی می‌پردازد.

احتمالاً آرد ذرت)، سبوس گندم (نخاله القمح)، یا ریشه برواق است. شیوه کار چنین است که یکی از این مواد با آب آمیخته شده و حرارت داده می شود تا قوام یابد. البته ریشه برواق باید پیش از آن خشک و کوبیده شود.

بند دوم (سطر ۷۳-۷۹) به آستر (بطانه) و تجلید کتاب ([ترکیب المِسْطَرَه<sup>(۱)</sup>]) مربوط است. چرم آستر باید نازک باشد. یک سوی آستر به چسب آغشته می شود و بوسیله نخهایی (خِیْط) به کتاب متصل می شود. سپس دو مقوا (مِسْطَرَتَان) بر روی آستر قرار می گیرد و به کناری گذاشته می شود تا خشک شود.

ابن ابی حمیده، مرحله بعد را اصلاح و آراستن لبه ها (تِحْرَاف، قَصَص، سطر ۸۰-۸۶) می داند. کتاب را باید در دستگاهی چوبین (تَخْت) زیر فشار قرار داد و با استفاده از ابزاری چاقو مانند (شَفْرَه) زوائد آن را گرفت، سپس لبه بالا (الطَّرَة العلیا)، لبه پائین و لبه جلو را بوسیله سوهان (مِیْبَرْد) صاف کرد.

پس از تراشیدن زوائد، نوبت به دوختن مجموعه گرد آمده و شیرازه بندی (شَبِیْکَه، سطر ۸۷-۱۰۶)<sup>(۲)</sup> می رسد. پیش از آن باید مطمئن شد که کتاب بدرستی مرتب شده است

۱. واژه مِسْطَرَه(ه)، (جمع: مَسَاطِر) در اینجا به مفهوم صفحه، و به اقرب احتمال در معنای مقوا، به کار رفته است، چرا که صفحات چوبی در سده ۹ هـ/ ۱۵ م بسیار کمیاب بوده است. این واژه در معانی دیگری نیز همچون خط کش، صفحه ای با نخهای ابریشمی برای خط کشی کاغذ، اثری که از چنین صفحه ای بر جای می ماند، و خطوط هر صفحه (خط کشی) استفاده شده است.

۲. واژه شَبِیْکَه در اینجا به معنای شیرازه بندی است و نه دوختن دسته های کاغذ. در این متن راجع به دوختن دسته های کاغذ توضیحی داده نشده، چنانکه هیچ ذکری از بخش مرکزی شیرازه نیز به میان نیامده است. ایشیلی مصطلحات شَبَا که و تشبیک را در مقابل حَبَا که و تحبیک به کار برده است. مصطلح نخست حاکی از مرحله مقدماتی شیرازه بندی با نخ معمولی (الخِیْط التَشْبِیْک) و مصطلح دوم حاکی از انجام همان کار با نخ ابریشمی است. هر چند او می گوید که مخطوطاتی با تشبیک و تحبیک موجود است که تماماً با نخ ابریشمی یا نخ معمولی کار شده است (Gacek، کتاب سازی در تمدن اسلامی، ص ۱۰۹؛ متن اصلی ص ۱۹-۲۰). شایان ذکر است که از نخهای رنگی نیز در دوختن کتابها استفاده می شده است. به گفته د. یاکوبس [D. Jacobs] و ب. راجرز [B. Rodgers] در صحافی کتابهایی که در باب زندگانی پیامبر اکرم بود از نخ سبز، و در کتابهایی که در زمینه فقه اسلامی ادامه پاورقی در صفحه بعد



(تکریس). نخست نخها دولا می‌شوند. در شیرازه باید از بهترین نخهای رنگی ابریشمی (بَشْرَط) <sup>(۱)</sup> بهره برد. شیرازه با نخ دورنگ و دو سوزن کار می‌شود. بلندای نخ باید به ضخامت (چرم) کتاب باشد. شیرازه بندی با نخستین دفتر (کُراس) آغاز شده و به آخرین ختم می‌شود. با استفاده از دو سوزن که یکی پس از دیگری به کار می‌رود تزئینات گوناگونی (تَزْوِیق) ایجاد می‌شود.

بند بعدی (سطر ۱۰۷-۱۲۴) مربوط به تجلید است. شاعر یکی از نخستین وظایف صحاف را اندازه‌گیری زبانه کتاب (لِسان) می‌داند. چرم جلد باید به گونه‌ای اندازه‌گیری شود که بخشی برای عطف روئی (بالا) باقی بماند. چرم ضخیم باید نازک شده (بَشْر) سپس بر روی دو مقوا (مَساطِر) کشیده شود. این کار از عطف زیرین کتاب (اسفل الکتاب) شروع شده، سپس به جلد روئین و زیرین امتداد یافته و به لبه کتاب ختم می‌شود. عطفهای روئین در آخرین مرحله و پس از آنکه پایین کتاب بخوبی به چرم جلد چسبید ساخته می‌شوند. پس از آن، کتاب و جلدهایی که بر آن سوار شده در دستگاه فشار (تخت الزیار) قرار می‌گیرد. شاعر در اینجا چنین می‌افزاید که صحاف باید ابزارهای مورد استفاده خود را بخوبی بشناسد، <sup>(۲)</sup> مثلاً بداند که کدام یک از الواح مناسب کتابهایی با قطع بزرگ (قالب کبیر)، و

ادامه پاورقی از صفحه قبل

بود از نخ قرمز رنگ استفاده می‌شد. رک ← مقاله آن دو تحت عنوان «پیشرفتهایی در حفظ مخطوطات شرقی (اسلامی) در کتابخانه دولتی هند»، لندن. *Restaurator*، ۱۱، شماره ۲ (۱۹۹۰)، ص ۱۱۷.

۱. این واژه (بَشْرَط) که در بیت‌های ۹۷ و ۱۵۵ آمده تا به حال در هیچ یک از فرهنگهای عربی یافت نشده است. شاید بتوان گفت که این واژه از بَشْرَه (پوست) همراه با تاء مربوطه ساخته شده که به خطا به طاء تبدیل شده است. برای آگاهی بیشتر از شیرازه بندی بویژه رجوع شود به مقاله ب. فیشر [B. Fischer] تحت عنوان «دوخت و شیرازه در هنر صحافی مسلمانان»؛ *Restaurator*، ۷، شماره ۴ (۱۹۸۶) صفحات ۱۸۱ - ۲۰۱، و اثر ج. گرینفیلد [J. Greenfield] و ج. هایل [J. Hille] شیوه شیرازه بندی (New haven، ۱۹۸۶)، ص ۶۵-۶۹.

۲. ظاهراً شاعر از حفظ و نگهداری ابزارها سخن می‌گوید نه از شناختن آن. (← بیت (۱۲۲) [مترجم].

کدام یک مناسب کتابهایی با قطع متوسط یا کوچک (رباع، ثمان)<sup>(۱)</sup> است. او این بند را با ذکر این نکته به پایان می‌برد که پهنای دستگاه فشار (تخت) باید چنان باشد که همه این اندازه‌ها را فراگیرد.

پس از تجلید کتاب، نوبت به نقش زدن (داغکاری) جلد (وشم، مراثیم، سطر ۱۲۵ - ۱۵۲) می‌رسد<sup>(۲)</sup>. پس از خشک شدن کتاب، چرم پرداخت می‌شود (دلک)<sup>(۳)</sup>. چهار گوشه‌هایی بوسیله گونیا رسم می‌شود (تربیع)، تا به هنگام نقش زدن جلد (رشم) تقارن حفظ شود. آستر کتاب بنا بر ذوق هنرمند تزیین می‌شود. داغکاریها (مراثیم) می‌تواند به اشکال گوناگون از جمله نصب {-}، رفع {-}، نقطه {-}، و سکون<sup>(۴)</sup> {۰}، باشد. مهوری (طابع) به شکل ماهی (حوت) می‌تواند به عنوان تزئینات مرکزی (ترنج) به کار می‌رود. ارجوزه با تلخیص مجدد آنچه صحاف در طول کار باید در نظر داشته باشد به پایان می‌رسد؛ از جمله اینکه:

۱ - درازا و ظرافت خیوط باید مراعات شود و بشرط محکم باشد.

۱. واژه قالب به معنای الگو و قطع کتاب است. بنابر این القالب الکبیر به معنای قطعی است که از تا کردن ورقه اصلی بدست می‌آید، و می‌توان آن را به «قطع اروپایی» تشبیه کرد. رباع (مفرد: ربع) و ثمان (مفرد: ثمن) قطعهایی هستند که از تا کردن همان کاغذ تا شده در مرتبه دوم و سوم به دست می‌آید و (اگر چه نه بطور کامل) مشابه قطع رحلی و وزیری اروپایی است. باید به یاد داشت که قطعهای کوچکتری نیز می‌توان از تا کردن کاغذی اصلی که قطعی کوچکتر دارد به دست آورد؛ از جمله قطع کامل، قطع النصف، قطع الربع، و قطع الثمن، که در فهرست کتابهای خالد الشهرزوری آمده است (مخطوطات خاورمیانه، جزء ۲، ۱۹۸۷، ص ۷۴-۸۷).

۲. بین وشم (توشیم، مؤشیم) و رشم (ترشیم، مرشیم) تفاوت است. ظاهراً هر دو از وشم و رشم گرفته شده‌اند. از فحوای متن چنین برمی‌آید که مراثیم بر ابزارهایی نیز که برای ایجاد یک طرح به کار برده می‌شوند، اطلاق می‌شود. با این حال مراد از وشم (توشیم، مؤشیم)، همان طرح یا بخشی از آن هم می‌تواند باشد. شاعر در بیت ۱۲۶ می‌گوید: «فصلی در باب مراثیم و مؤشیم که به چشم دیده می‌شود» و جلوتر در بیت ۱۶۴ می‌گوید: «پرداخت کردن چرم به هنگام ترشیم یکی از مقدمات لازم توشیم است. ۳. دلک [مترجم]

۴. شایان ذکر است که نام این داغکاریهای ظریف از مصطلحاتی برگرفته شده که در آوانگاری عربی و شکل‌گذاری حروف به کار می‌رود.

- ۲ - نخ ابریشمی دورنگ باشد.
  - ۳ - نوک سوزن شیرازه بندی (شَبیکه) باید ضخیم باشد.
  - ۴ - چاقوی تراش (تَشْفیر) باید تیز باشد.
  - ۵ - هر بند از اوراق کتاب باید نشاندار شده باشد.
  - ۶ - بندها باید در دسته‌هایی حفظ شوند تا هیچ یک مفقود نشوند.
  - ۷ - در آستر کتاب باید از چرم نازک استفاده شود.
  - ۸ - پیش از داغکاری (ترشیم)، چرم روی جلد باید پرداخت شود، چرا که این یکی از مقدمات توشیم است.
  - ۹ - ابزارهای داغکاری (مراشیم) با آتش داغ شده و با موم (شمع) خنک شود.
  - ۱۰ - پس از نقش زدن چرم با مهرها و ابزارهای داغکاری (لَفْح) آلودگی‌های بر جای مانده را باید با تکه کوچکی پارچه (خِرَقه) زدود.
- از آنجا که در حال حاضر هیچ گونه امکان مقابله و تصحیح مخطوط حاضر با نسخه‌ای دیگر وجود ندارد، نسخه موجود به شکلی که به دست ما رسیده بی آنکه شکل و اعراب‌گذاری شده باشد چاپ شده است. به بیان دیگر، همه مفردات غریب آن به همان شیوه که نگاشته شده حفظ شده است؛ علاوه بر این که، برای آسان شدن مراجعه به نسخه مخطوط، هر سطر آن شماره گذاری شده است.



١	الحمد لله صلى الله على سيدنا محمد و على اله و سلم
٢	هذا نظم تدبير السفير
٣	فى صناعة التسفير
٤	يقول راجي رحمة المنان
٥	ابن ابي حميدة الغريق
٦	الحمد لله الذي قد علما
٧	و يسر الاسباب والارزاقا
٨	الهم من شاء للاحتراف
٩	فخير كسب و طعام يوكل
١٠	قد كان من كان على الديانه
١١	و كان داوود النبي يعمل
١٢	فسادة الانام الانبياء
١٣	اذ هي كنز من كنوز الله
١٤	لاثر الحكمة فى التسبب
١٥	والخير فيها كائن ولازب
١٦	قد جاء من بات على شغل وكد
١٧	فهى من حيث الصفاء بركه
١٨	وهى للرزق الخفى واسطه
١٩	وهى رحمة من الكريم
٢٠	لا عيب فى الصنائع المباحه
٢١	ما العيب الا فى معاصي الله
٢٢	فدع هديت قول من قد قالوا
٢٣	بل كلها من اجل ماكد اليمين
٢٤	و خالص النية فى الاتقان
	عبد الاله عابد الرحمن
	فى بحر اثم ما به طريق
	من شاء من عباده والهما
	و لم يزل لخلقه خلاقا
	كى ما يكون الكسب منه صلف
	ما كانت الايدي بذالك تعمل
	يعمل لاسعد المكانه
	وقدره فى الانبياء لا يجهل
	كانت لهم صنائع تشاء
	و سنة من سنن الاواه
	واليمن جاء فى قوى التسبب
	لكونها من اطيب المكاسب
	يبيت مغفورا له كما ورد
	فى غير ما سكنه و حركه
	واليد لي تقذوا وهذى باسطه
	و نعمة من اكبر النعيم
	اذ كلها جاءت بها الاباحه
	او عيب فى شريعة الاواه
	ببعضها رذيلة و مالا
	حسنة ثم كذا عرق الجبين
	من كامل الايمان والايقان



شياً واتقن الذي قد وضعا	٢٥	و رحم الله امرء قد صنع (اكذا)
ذات البها والرتبة الرفيعة	٢٦	هذا الذي تطلبه الشريعة
وبالذي من حكم تمضيه	٢٧	عاملنا الله بما نقضيه
العالم المدبر الخبير	٢٨	ثم انتبه لحكمة القدير
ووسع الرزق لهم وقدره	٢٩	اذ خلق الخلق على ما قدره
لا يتساووا حيث لا يلجا حي	٣٠	و رفع البعض على البعض لكي
قل او لم جيتكم الزخرف	٣١	وبين التعليل والترفيح في
نبيها تسرية فانفعلت	٣٢	وجاء ان امة قد سالت
بـحيث لا يلجا ذلك غنا	٣٣	و عاد كل الناس في حال القنا
تعطلت لذلك الاعمال	٣٤	فاختلت الاحوال والاشغال
اذ منهج الاشغال بالقنا يبس	٣٥	واختلط الامر عليهم والتبس
يدعوا الاله الاوب للحال الحسن	٣٦	فسالوا ايضاً نبيهم ان
ما بينهم تداولا بالحرف	٣٧	فردهم و جعل الارزاق في
لكي تنال قصدها اهل الترف	٣٨	فجعل الحرفة في اهل الحرف
و منهجا به الى الرزق يصل	٣٩	وجعل السبب رزقا للمقل
و مـنة منه اتت علينا	٤٠	لطفا و رحمة بنا علينا
على جميع صنعه و نذكره	٤١	نحمده سبحانه و نشكره
على الذي اتنا اليها بالبيان	٤٢	ثم الصلاة والسلام تتريان
واله و صحبه الاعيان	٤٣	محمد خير نبي عدنان
واجمل الاشيا تزين الصانع	٤٤	و بعد ان افضل الصنائع
ما يعجل الاجربه و يوتجل	٤٥	صناعة التفسير فهي من اجل
لاخذها تمسكا بالكتب	٤٦	حرفته ترقى باعلى الرتب
ولا اعترت عقدها بفسخ	٤٧	لا سيما ان قرنت بنسخ
والامر مما يتوقى تابع	٤٨	و كيف لا والحفظ فيه واقع
على الاديب الالمعي الذكي	٤٩	والفصل فيه ليس بالخفي

كاف و كن منه على ابتهاج	٥٠	و قدوة في مدخل ابن الحاج	٥٠
مقربا له بلفظ موتجز	٥١	وانسني اتسيت فيه برجز	٥١
في صنعة التفسير والمولى نصير	٥٢	ثم سميته بتديير السفير	٥٢
من يعتني به اذا يجريب (كذا)	٥٣	لعلى من نظر فيه يدرب	٥٣
المهيع الاوضح والمصافيا	٥٤	ملتسما فيه البيان الشافيا	٥٤
ليحفظوا القانون من ذاك الولا	٥٥	جعلته مقبوبا مفضلا	٥٥
ما قد قصدته نظما ان يكملا	٥٦	والله ربي اسال العون على	٥٦
من بعد بدى دايماسرمدا	٥٧	ثم صلاة الله تترا ابدا	٥٧
والال والصحب الكرام الممجدا	٥٨	ما دام ملكه على محمدا	٥٨
	٥٩	باب في ذكر الغراء وفيه وجوه	٥٩
ماها انا اذكره بلا امترا	٦٠	من احسن الوجوه في ذكر الغرا	٦٠
الاصفر المغربل الرقيق	٦١	فخذ اخي من اجرش الدقيق	٦١
واعصره بعد ما يلين مسه	٦٢	واغمر بالماء (كذا) وجيد مرسه	٦٢
على لهيب النار حتى يجمد	٦٣	ومساجرا مثل الحليب يعقد	٦٣
به اعتنى من اعتنى بماخذي	٦٤	فذلك الغراء الاجود الذي	٦٤
	٦٥	وجه ثان	٦٥
عصرت منه كالحليب يحتما	٦٦	او اغمر من نخالة القمح و ما	٦٦
واحفظه من كثرة ماء فاعلما	٦٧	واعقده بالنار كما تقدا	٦٧
وغيره من الوجوه احسن	٦٨	فذاك وجهه في مستحسن	٦٨
	٦٩	وجه ثالث	٦٩
يسحق بعد اليبس كل الاسحاق	٧٠	ثم من المسموع اصل البرواق	٧٠
قالوا فذا من الغراء كاف	٧١	ثمت يعجن بماء داف	٧١
الاول المختار حيث اخترنا	٧٢	وفيه ايضا غير ما ذكرنا	٧٢
	٧٣	فصل في البطانة و تركيب المسطرتين	٧٣
فهو بالتفسير والحسن يلق	٧٤	فخذ بطانة من الجلد الرقيق	٧٤

٧٥	و قدر الكتاب عنها قدرا	من بعد ما تاخذ منها بشرا
٧٦	و غر ما غريت في التحت فقط	و قدره من البطان لا شطط
٧٧	و شـدها اعانة بخيط	و لا عليك حرج في الحط
٧٨	و بعد ذاك ركب المسطرتين	واجعلهما على بطان الجبهتين
٧٩	ودعهما لكي يجفان ولا	تعجل عليهما تشين العملا
٨٠	باب في التحراف و هو القص	
٨١	باب و ما قد جاء في التحراف	و ما به بدا من الاطراف
٨٢	فركب الكتاب في التخت على	ما ترضاه العين وذا حلل الملا
٨٣	ثم اجهز الشفرة باليمين	يـتبعها اليسار بالتليين
٨٤	وادلك بعد الجهاز تابع برا	بمبرد او غيره كما جرا
٨٥	بالطرة العليا يكون الابتدا	ثم التي اسفلها على اهتدا
٨٦	ثم التي تجمعها من فوق	فها كذا التحراف يا ذا الحذق
٨٧	باب في حكم الشبيكة	
٨٨	ففي الشبيكة من الصناعة	ما تبدا عن صانعها البراعه
٨٩	فانها هي العماد الارفع	والقول فيها واسع موسع
٩٠	لاكن الاختصار يكفي من عقل	و يكتفي عن الكثير بالاقل
٩١	قد قال فيها حاكم و صانع	تكريسها الحسن هو النافع
٩٢	تفعل في تكريسها كالتكريس	و في احتراض الوهم مثل التحريص
٩٣	لاكن سيرا بتخلل الخيوط	و هو هنا يعد في الشروط
٩٤	تبرمه برما مثل برم الخيط	يبلغ فيه القصد عند المط
٩٥	ثمت قدره بقدر الجرم	وانقص قليلاً منه عند الصرم
٩٦	لاكن يكون السير في التوسط	مكفنا يمنع من تخبط
٩٧	فاقبل من اجود الحرير خطين	من لونين فافهمن الشرطين
٩٨	واجمعهما بعقدة واسلكهما	في ابرتين ماكن راسهما
٩٩	و غرز الابرة في الكراس	مبدءا بممكنه القياس



- ١٠٠ والقط بكل ابرة خيطا الى  
١٠١ فها كذا من اليمين الى اليسار  
١٠٢ و باختلاف الابرتين تختلف  
١٠٣ اجرهما معا بخيطى الحرير  
١٠٤ وان كملت اغرز الابر في  
١٠٥ و اوقع عليها حسنا دلكا لها  
١٠٦ وهذه شبيكة صنيعة  
١٠٧ باب في الجلد و ما يتعلق به  
١٠٨ ما جاء في الجلد و ما به اعتلق  
١٠٩ من المهمات اقتدارك اللسان  
١١٠ فقدر الجلد بقدر اللطف  
١١١ والجلد ان كان غليظا تبشر  
١١٢ وان يكن ذا رقة غيتا  
١١٣ و ركب الجلد على المساطير (كذا)  
١١٤ والابتدا من اسفل الكتاب  
١١٥ و شد جلده وكن دليكه  
١١٦ و ارجع الى اليمين في التركيب  
١١٧ ثم اقطع الجلد من المسطرتين  
١١٨ والعطف لا يكون الا اخرا  
١١٩ و ختمه يكون في اللسان  
١٢٠ فاجعله في تخت الزياركي ما  
١٢١ و ذاك من اجمل ما يحسنه  
١٢٢ و كن بحفظ ما يخصك يا صاح  
١٢٣ للقالب الكبير لوحتان  
١٢٤ و عرض تختك لذاك كاف
- ان تنتهي فاعكس لبدء اولاً  
و من يسار لليمين بالخصار  
صناعة التزويق والعقد خلف  
دابا فلا يختلفان في المسير  
كراسك الاخير بالبدء انتفي  
يكون بالرفق مزينا لها  
جاءت على وفق المني بديعة
- من المهمات على حكم النسق  
على اعتدل (كذا) و لو يحتك ثان  
وزد على التقدير قدر العطف  
والبشر فيه واجب مشتهر  
لاكن في حواشيه رعيتا  
وكن بفعلك القويم شاطر  
عند الشبيكية من الصواب  
لتمزج الجلد على الشبيكة  
ثم الى اليسار بالتقريب  
عند الشبيكة لعطف الجبهتين  
بعد الشبيكة التمس مفاخرا  
و قد كملت السفر بالاتقان  
يلين بين لوحتين حتما  
و ما به ناظره يستحسنه  
من كل الة كمثل اللواح  
كذا الرباع و كذا الثمان  
عن جملة اللواح والاصاف

فصل في الوشم والمرشم	١٢٥
و ما تراه العين من المواشم	١٢٦
جميعه و ليس شيئاً تترك	١٢٧
بما اردته من التصنيع	١٢٨
فالرشم كله اليه يلجا	١٢٩
بما يرا العقل من التزيين	١٣٠
اوصافها ليست هنا محدوده	١٣١
و حسبنا منها الذي سنذكر	١٣٢
زدت السكون بعد هذا فقم	١٣٣
ان شئت ام اتركه للنقط	١٣٤
وضعتها مفردة منثوره	١٣٥
وقصدها في الوضع لا سواها	١٣٦
والنقط والسكون هذا الوضع	١٣٧
وضعته للعاقل النبيه	١٣٨
و يحسن الرشم اذا يرصع	١٣٩
وعقله يذكي اليه فهما	١٤٠
لاكنها يراها عن كهل المرام	١٤١
و فطنه تعضدها الكياسه	١٤٢
و غبطة تنيلها الحراسه	١٤٣
و يوضح المعنى لها اللسان	١٤٤
و تدرك العقول بعده الفصول	١٤٥
عقل رصين هاهنا ولبخه	١٤٦
لهذه الصنعة لا معلما	١٤٧
رايت عالما و لا معلما	١٤٨
اشارنيها (كذا) السيد الحبر الرضي	١٤٩
فصل و ما قد جاء في المرشم	١٢٦
اذا تجفف الكتاب فادلكن	١٢٧
ثم ربه على التبريع	١٢٨
و ذاك بالسطر و هو المبدأ	١٢٩
و زين العطف من التبطين	١٣٠
واحضر المرشم الموجوده	١٣١
و ليس للحصر فيها ما يحصر	١٣٢
نصب و رفع ثم نقطة وان	١٣٣
و طابع كشكل حوت للوسط	١٣٤
و هي هذه اذا مسطوره	١٣٥
تدري بها الاشكال لاغناها	١٣٦
تبدأ بالنصب يليه الرفع	١٣٧
فها كذا على مثال فيه	١٣٨
فالعاقل الاذكي بهذا يقنع	١٣٩
و غير ذي اللب فزده علما	١٤٠
اذ ليس يحصر الصناعات نظام	١٤١
تحضرها طباع الفراسه	١٤٢
و مكنة فيها من الرياسه	١٤٣
و بالعيان يظهر البيان	١٤٤
لاكنه بالشيخ تعرف الاصول	١٤٥
من لم يكن شيخا فشيخه	١٤٦
فانني من الذي قد الهما	١٤٧
الهمني الله لذلك و ما	١٤٨
غير اشارة خلت فيما مضى	١٤٩

الحبر ذالفضل العليم العالم	١٥٠	السالم الصدر الزواوي سالم	١٥٠
و كان من كل العيوب سالما	١٥١	من وافق الاسم المسمى سالما	١٥١
و زاده فضلا واسنى رتبته	١٥٢	رحمه الله واسقى تربته	١٥٢
	١٥٣	فصل في الختم بذكر بعض الشروط	١٥٣
ضبطا والابتدا فيها بالخيوط	١٥٤	فصل و ما قد جاء في بعض الشروط	١٥٤
و قـوة بشرطها تنفرد	١٥٥	طول ورقة بها يطرد	١٥٥
بان يكون لونه لوان	١٥٦	ثم الحرير شرطه شرطان	١٥٦
ليكمل الحسن لدا التبليغ	١٥٧	و ان يكون ذاك من تفرغ	١٥٧
عند صناعة الشبيكة فقط	١٥٨	والغلظ في راس الابرة يشترط	١٥٨
ليحسن التشفير في الاطراف	١٥٩	ثم شحوذ شفرة التحراف	١٥٩
في كلها والحكم فيها قد جرا	١٦٠	ثم علامة التكاريس يرا	١٦٠
لا يقع الغلط في اهمال شي	١٦١	و حفظ عدة الكراريس لكي	١٦١
كذاك في التبطين ايضا بالسوي	١٦٢	ورقة الجلد من الشرط القوي	١٦٢
من واجبات الشرط للترطيب	١٦٣	والدلك في الجلد لدى التركيب	١٦٣
من واجبات الشرط للتوشيم	١٦٤	والدلك في الجلد لدى الترشيم	١٦٤
والشمع للاطفا كذاك يعد	١٦٥	والنار من شرط المراشم تعد	١٦٥
يلقى بها الدرن عند اللفح	١٦٦	و خرقة معدودة للمسح	١٦٦
و من يزيد غير ذا شكرته	١٦٧	هذا الذي امكنني ذكرته	١٦٧
غير الاشارة التي ذكرت	١٦٨	فانني لا شيخ له اتت	١٦٨
و وجهت لدعوة اذ يعترف	١٦٩	جعلته تذكرة للمحترف	١٦٩
اذ هي بالتعريف شمسا باهره	١٧٠	بيوته بسمى النجوم الزهراه	١٧٠
ملتمس الاجر من السلام	١٧١	وقد بذلت الجهد في النظام	١٧١
و رحمة تكون يوم الجمع	١٧٢	والله اسال دوام الصنع	١٧٢
والطيبان الابركان الاجملان	١٧٣	ثم الصلاة والسلام والاكملان	١٧٣
الطاهر الاكزي في الحرمين	١٧٤	على محمد رسول الثقلين	١٧٤



١٧٥	واله و صحبه الايـمه	الانـجم الزاهر خيار الامـه
١٧٦	كـمـل بـحـمـد اللـه و حـسـن عـونـه عـلـي يـد العـبـد	
١٧٧	الفـقـير المـقـر بالعـجـز و التـقـصـير	
١٧٨	حـسـن بـن احمـد بـن مـحـمـد	
١٧٩	بـن عـبـد الكـرـيـم	
١٨٠	الفـكـون	
١٨١	كـان اللـه لـه فـي الحـركـات و السـكـون	



قال الشيخ علي بن ابي حمزة عن النبي صلى الله عليه وسلم

ان قيل

هذا فخر في غير النبي  
في صناعات النبي

يقول راجع رجة النان يدعوا الاله عايد الرحمان  
انزل اليه حبيبه المفسر في بيته انتم ما به ضم يفي  
لجمل لشم الذي قد علما ، د من نشا من علاج والقيما  
وغير غير مطاب و لا انرافا ، اوله من الخلفه خلافا  
الهم من نشا لاخراف ، دك ما يكون الكتب منه صلوا  
في حساب و طهاه يوكل ، د كما طابنا الاله يد اذ تفعل  
في كان من على البركانه ، د يعمل لا شقه الحان  
و كان اورد النبي و فصل ، د وقد رافه الانبياء لا يقبل  
فشدرة الاناء لا انشاء ، د كانت لهم صنایع تفتيا ،  
اذ هي كثر من كثر النبي ، د و سنة من سنة الاولاء  
لان الحكمة في التثيب ، د والتميز جلاء في قول التثيب  
والخبر بها كانه و لا زب ، د ذلك هو ما من كتيب الحاسب

فك



١٠٤

فَمَا جَاءَ مِنْ قَاتٍ عَلَى شَعْلٍ كَثِيرٍ، أَيْبِتْ مَقْعُورًا لَهُ كَمَا وَرَدَ  
 فِيهِ مِنْ حَيْثُ الصَّوَاءُ بِرُكْبَةٍ، دَعِيَ عَنِ مَا سَبَقَتْ وَحَسْرَتُهُ  
 وَهِيَ لِلرَّبِّ بِرُفْقِ الْخَفِيِّ وَابْتِهَاجِهِ، وَوَالْتِدَادِ لِي نَفْعًا وَأَوْهَدًا، بِاسْمِهِ  
 وَهِيَ رَحْمَةٌ مِثْلُ الْكَبْرِ بِيَعْدِ، وَتَوْفِيقَةٌ مِنْ كَثِيرِ النِّعَمِ  
 لَأَعْيُنَ فِي الصَّنَائِعِ الْمُتَبَاعِدَةِ، إِذْ كَلَّمَا جَاءَتْ بِهَا الْأَقَاوِمُ  
 مَا أَلْقَيْتُ إِلَّا فِي مَعَاجِرِ اللَّهِ، إِذْ أَوْعَيْتُ فِي شَرِيعَةِ الْأَوَارِءِ  
 وَدَعَى هَدْيِيَتْ فَوَامِنْ فَرَفَلَا، دَبَقُضَهَا رَدِيلَةٌ وَمَا لَا  
 بَلْ كَلَّمَا مِنْ أَجْلِ كَرَامَةِ الْبَيْتِ، حَسْبَتْ تَمَّ كَذَا عَرَفَ الْحَيْسِ  
 وَخَالِصِ الْبَيْتِ فِي الْأَنْفَاقِ، دَمْرُ كَامِلِ الْأَيْهَانِ وَالْأَنْفَاقِ  
 وَرَحِمَ اللَّهُ أَمْرًا وَفَعَّ صَنَعَ، دَشِيكًا وَأَنْفَرًا الَّذِي قَدْ وَضَعَهَا  
 لِهَذَا الَّذِي تَطَلَّبُ الشَّرِيعَةَ، إِذْ خَالَقَ الْبَهْمَاءُ وَالرَّحْمَةَ الرَّجِيحَةَ  
 عَامِلِنَا اللَّهُ بِمَا نَقَضَتْ، وَبِالَّذِي مِنْ حِكْمِهِ تَضَمُّرُ  
 فَسَّحَّ أَنْتِ لِحِكْمَةِ الْقَوْمِ، دَالِقَالِمِ الْمَدِيرِ الْخَيْرِ  
 إِذْ خَلَقَ الْخَلْقَ عَامًا مَدْفُورًا، دَوَّشَعِ الرَّزْفِ بِهَمِّ وَفِدْرُ  
 وَرَفَعِ الْبَقْرَ عَلَى الْعَمَلِ كَثِيرًا، دَلَانْتَسَاوُ وَاحِدًا لِحَاجَتِي  
 وَبَيْنَ التَّغْلِيلِ وَالزَّرْفِ فِيهِ، دَقْلُ الْوَلِّ حَسْبَتْ فِي الرَّحْمَةِ  
 وَجَاءَ إِلَيَّ فَدَسَّالَتِ، دَشِيهَا تَسْرِيَةً فَأَنْفَعَلْتُ  
 وَعَادَ كُلُّ النَّاسِ فِي خَالِ الْفَنَاءِ، دَحَسْتُ لِأَتَجَاوِزَ الْغَنَاءِ  
 فَأَخْتَلْتُ الْأَحْوَالَ وَالْأَشْفَالَ، دَقْفَلْتُ لِذَلِكَ الْأَعْيَالَ  
 وَأَخْتَلْتُ زَامِرًا عَلَيْهِمُ وَالنَّبِيَّ، إِذْ أَمْتَجَّ الْأَشْفَالَ بِالْقَائِمِ







١٠٥

قَالَ رَبِّي أَنَسَا الْقَوْزَ عَلَيَّ دَمَا فَدَفَصَهُ تَهْتِكًا أَرْبَعًا  
تَهْتِكًا صَلَّى اللَّهُ تَهْتِكًا دَمْرًا يَفْعَلُ بِهِ ذَا مَا مَسَمَدًا  
مَا دَأَى مَلِكُهُ عَلَى حَمَمِيءِ دَوَا لَأَوَّالِ الْخَبِّ الْكُرَّ وَالْمُحْتَدَا

نَهْمُهُ مَهْمُهُ مَهْمُهُ مَهْمُهُ مَهْمُهُ مَهْمُهُ مَهْمُهُ مَهْمُهُ مَهْمُهُ مَهْمُهُ

### بَابُ فِي ذِكْرِ الْفَرَاءِ وَفِيهِ وَجْهٌ

مَنْ أَحْسَنَ الْوَجْهَ وَيَذْكُرُ الْفَرَاءَ دَمَا هَا أَنَا الذِّكْرُ بِلَا امْتِرَالٍ  
فَحَدَّاجِي مَنْ أَحْسَنَ الْوَجْهَ فِي سَوْءِ دَا الْأَصْرُ الْفَرَّ بِلَا الْبَعِيفِ  
وَاعْمُرْ بِلَا هَا وَجِيءَ مَرْسَدًا دَوَا عَصْرَهُ بَعْدَ مَا بَلِيَتْ مَسَدًا  
وَمَا جَرِ مِنْ الْجَلْبِ بَقَعْدًا دَعَى لَهَبِ النَّارِ حَتَّى حَمَمًا  
فَدَا لَهَا الْفَرَاءُ الْأَجْوَدُ الذَّبِيءُ دَوِيءُ اعْتَنَى مِنْ اعْتَنَى بِهَا خَدَّ

#### وَجْهٌ ثَانٍ

أَوْاعْمُرْ مِنْ خَالَةِ الْفَمِّ وَمَا دَعَصْرًا مِنْهُ كَالْجَلْبِ حَمَمًا  
وَاعْفُوكَ دَا النَّارَ كَمَا تَقَعْدُ مَا دَوَا حَمَمُهُ مِنْ كَثْرَةِ مَا مَا عَمَّا  
فَدَا دَا وَجْهٌ فِي مَسَمَدٍ حَسَنًا دَوِيءُ مِنْ الْوَجْهِ أَحْسَنًا

#### وَجْهٌ ثَالِثٌ

تَهْتِكًا مِنْ الْمَسْمَدِ أَضَلَّ الْبَرَّ وَأَوْعَدَ يَسْحَرُ بَعْدَ الْبَيْرِ كُلِّ الْأَسْحَارِ



كُتِبَ بِهَيْئَةِ بَطْنِ دَرِيءٍ ، وَقَالُوا قَدْ امْرَأْتِ الْفَرَاءَ كَمَا  
وَجِبَ رَيْبًا غَيْرَ مَا دُرِيءًا ، وَقَوْلُ الْمُخْتَارِ حَيْثُ اخْتَرْنَا

## قَطْرُ الْبَطْنَانَةِ وَرَكِيبُ الْمُسْكُرَتَيْنِ

فَخَذَ بَطْنَانَةً مِنَ الْجِلْدِ الرَّفِيفِ ، وَهِيَ بِالنَّسْبِ وَالْحَسْرِ يَلْفُ  
وَقَدْ رَأَى الْبَطْنَانَ عَنْهَا فَذَرَأَ إِذَا مَرَّ بِهَا مَا تَأْخُذُ مِنْهَا بَشَرًا  
وَعَرَّ مَاتَرْتِ فِي التَّحْتِ قَوْفًا ، وَفَدْرَةٌ مِنَ الْبَطْنَانِ لَا تَشْطُرُ  
وَسَدَّهَا إِعَانَةٌ بِحَيْثُكَ ، وَلَا عَلَيَّ حَرْجٌ فِي الْحَكِّ  
وَيَقْدَرُ إِذَا رَكِبَ الْمُسْكُرَتَيْنِ ، وَاحْتَفَلَهُمَا عَلَى بَطْنَانِ الْجَمْرِ  
وَدَعَمًا لِكَيْ تَجْزِي وَفَارِزٌ وَلَا يَمْدُ تَعْمَلُ عَلَيْهَا تَنْبِيْرًا لِلْمَعْمَلِ

## بَابُ فِي التَّخْرِيفِ وَتَوْلِيفِ

بَابُ وَمَا فَدَجَا فِي التَّخْرِيفِ ، وَتَوْلِيْفٌ قَدْ امْرَأْتِ الْفَرَاءَ  
فَرَكَةُ الْكِتَابِ فِي التَّخْرِيفِ ، وَمَا تَرْتِ حَاءُ الْقِسْرِ وَدَا حَلَّ الْبَطْنَانَ  
تَمَّ رَجْمُ الشَّعْرَةِ بِالْتَمِيمِ ، وَتَنْبِيْرُهَا التَّبَارُ بِالْتَلْبِيْسِ  
وَأَدْرِي تَقْدِرُ التَّخْرِيفَ تَابِعًا بَعْدَ ، وَبِمَسْرُودٍ أَوْ غَيْرِهِ كَمَا حَسْرًا  
بِالْكُفْرِ الْفَلْيَا يَكُونُ لَهَا تَبْدَأُ ، وَتَمَّ التَّبِيْرُ أَسْفَلُهَا عَلَى التَّخْرِيفِ  
تَمَّ التَّبِيْرُ تَجْمَعُهَا مِنْ فَوْقِهَا ، وَقَدْ كُنَّا التَّخْرِيفَ بِأَخْرِيفِ التَّخْرِيفِ

بَابُ



# باب في حكم الشبكية

قبي الشبكية من الصنعة، وما تبدأ عندها التبراعه  
 فليزها هي العماير الازرقه، ووالقواؤها واسع موسع  
 لاكن الاختصار يكفي من عقل، وويكتفي عن الكثير بالافل  
 فد قال فيها حاتم وصانع، وتكفي بيها الحسن هو النافع  
 يعقل به تكفي بيها كالتكبير، وفيه اختصار الوهم مثل الخبير  
 لاكن سيره يتخلل الخبوت، وهو هنا يعرفه الشرير وط  
 نسي منه وما مثل زرع الخبيد، ويطلع فيه الفصد عند النك  
 ثبت قدره بقدر الجبر، ووايقض قليلا منه عند الصرع  
 لاكن يكوز السيرة في التوسيد، وطقفا ينعم من تحتك  
 فاقبل من اجود الحزير خبز، وضر لو تيز فاقض من البش كمين  
 واجهها ما بقدره، واستلكرها، وفيه ابر تيز ما كثر السهم  
 وعزز الازرة في الكراس، ودمت في المكنة العسائير  
 والقط بكل اذرة خيطا الي، واذن تشبه واغكس ليرة، اولا  
 قها كذا من التميز للتيسار، وومر يسار التميز بالخطار  
 وباختلاف الازر تيز مختلف، وضاعه التزويق والمفرد خلف  
 اخرها مما خبيد العجز، واذن اقل يتنقلان في التيسير  
 وازر كملت اعزز الازرة في، وكم ابر راجع باليد، انش  
 وواقع عليها حسا اذا الما، ويكرز بالرفوف من سائلها



فمده شبيكة صفة احاطت على و فوق التي يدق

# صاف في الجلد وما يعلوه

ما احاطت في الجلد وما به اعتلق من الهممات على حكم النسف  
 من الهممات افيداز في اللسان على اعتد او لو كتبت قارون  
 فقدر الجلد بقدر الكف و زك على النفع في قدر القطع  
 والجلد ان كان غليظا تنقش والبشر فيه واجب مشهور  
 واز يكون ارفق عيشا لا كثر فيه حوائثيه و عيشا  
 وركب الجلد على المتساكين و كثر في الفوق في تناط  
 و لا يتعد امر اسفل الكتاب عند الشبيكة من الصواب  
 و شدة خلة و كثر ليك لتهرج الجلد على الشبيكة  
 و ارجع الى التميز في التركيب ثم الى البسار في التفرغ  
 ثم افطم الجلد من المسطرين عند الشبيكة لكف الجبهين  
 و القطف لا تكون الا احرار بقدر الشبيكة النفس في اخر  
 و خنثه يكون في اللسان وقد كملت الشق بالاقطاف  
 فاحمله في تحت الزباركي ما يلزم من لو خنث حتما  
 فذات من احملا ما تحسنه وما به فاحظه نفسا حسنة  
 و كثر في حقه فاحظه قاصح من كل الله كمثل الالواح  
 للقيام الكبير لو خنثين كذا في التمام و كذا في التمام



وَعَرَّحْتَهُ إِذَا طَاقَ . عَنْ جَمَلِيَّةَ الْأَنْوَاجِ وَالْأَوْصَافِ  
فَقِيلَ فِي الْوُشَعِ وَالْمَرَانِشِ

فَطَرِقَ مَا فَدَحَا فِي الْمَرَانِشِ	وَمَا تَرَاهُ الْقَيْزُ مَرَّ مَوَانِشِ
إِذَا حَقَّقَ الْكِتَابَ فَأَدْلَكَسَ	جَبِيحَةً وَلَيْبَسَ شَيْئًا تَتَرَكَسَ
تَحْرِيقَهُ عَلَى التَّرْيِيبِ	بِمَا أَرَادَتْهُ مِنَ التَّصْنِيبِ
وَدَلَّكَ بِالسُّكْرِ وَهُوَ الْمَبْدَأُ	فَالرَّشْحُ كَلِمَةُ اللَّهِ تَلْحَأُ
وَمِنْهُ الْعُكْفُ مِنَ التَّبْطِينِ	بِمَا أَرَادَ الْعَمَلُ مِنَ التَّرْيِيبِ
وَاحْضِرِ الْمَرَانِشَ الْمَوْجُودَةَ	أَوْ خَافِهَا لَيْسَتْ هُنَا مَجْدُودَةَ
وَلَيْسَ لِلْحَمْرِ فِيهَا مَا يَحْضِرُ	وَحَدِيثًا مِنْهَا الَّذِي تَسْتَدْكِرُ
نَهَتْ وَرَفَعَتْ نَفْكَتَهُ وَإِنْ	زَلَّتِ السُّكُورُ بِفِي هَذَا قِفْرِ
وَكُنَّ كَمَا كُنَّ حَوْتُهُ لِلْوَسْكَ	أَزَيْتَتْ أَوْ تَرَكْنِي لِلنَّفْكَ
وَهِيَ هَذِهِ إِذَا مَشِيَتْ سَوْرَةَ	وَضَعْتَهَا مَعْرُودَةَ مَنَسُورَةَ
تَدْرِي بِهَا الْأَشْكَالَ الْأَعْنَافَةَ	وَقَصْدُهَا فِي الرَّوْحِ لَا يَسْوَأُهَا
تَبْدَأُ بِالنَّصْبِ بِلَيْسَ الرَّفْعِ	وَالنَّفْكَ وَالسُّكُورُ هَذَا الرَّوْحِ
فِيهَا كَثْرَةٌ عَلَى مِثَالِ فَيْسَ	وَضَعْتَهُ لِلْعَاقِلِ النَّبِيَّ
قَالَ الْعَاقِلُ لِذِكْرِ هَذَا يَفْتَعُ	وَلَحْمِزُ الرَّشْحِ إِذَا رَوَّعُ
وَعَيْرِيهِ اللَّبَّ تَزِيدُهُ عِلْمًا	وَعَقْلَهُ يَذْكُرِي إِلَيْهِ قَهْمًا
إِذَا لَيْسَ بِحِضْرِ الصَّنَائِعِ نَظْمَهُ	لَا كُنْهَا يَرَاهَا عَنْ كَمَلِ الْمَرَامِ



محرمها كتابا يع الفيرسة  
 ومكنة فيها من الرياسه  
 وبالبيان يظهر البيان  
 لاكنه بالشيوخ نعرف الاصول  
 من لم يكن له شيئا فشيئا  
 فاني من الذي قد الهما  
 الحقن الله له لا وما  
 غير اشارة خلت في ما مضى  
 السلام الصدر الزواوي سلام  
 من وافق الاسم المسمى سالما  
 وجه الله واسفي تربته

وقصته تفضدها الكتابه  
 وعينه تبتلها الخراسه  
 وتوجه المهي لها البيان  
 وتذكرها القبول بقده الفصل  
 عمل رصيدها هنا ولتخه  
 لقده الصنعة لا معلما  
 رانت عالما ولا معلما  
 اشارة فيها السيد الخبر الرضى  
 الخبز والفضل القليم العالم  
 وكان من كل القبول سالما  
 وزلافة قضاها سنى تربته

## فصل في الخبز يذكر بفضله السرك

فصل وما قد جاء في بفضله السرك  
 كقولهم زفة بها كسر  
 ثم الخبز وشركه شرب كان  
 وان يكون في ارجاء من يبيع  
 والملك في راس الاثر يبيع  
 ثم تتخذ شجرة الخبز في  
 ضبطا والابتداء فيها بالخبر  
 وقوة يفسر طمها تشقير  
 يار يكون لونه لقرنيل  
 ليحل الخبز لعل التبلية  
 عند كناعنة الشبكية فوه  
 ليحسر التثبيعي في الاخر ابي



ثم علامة التكرار ينسب  
 وحروف عذرة الكسر  
 ورفق الجلاء من الشك القوي  
 والدلالة في الجلاء الذي التركيب  
 والدلالة في الجلاء الذي الترتيب  
 والنار من شرك الهم التبع  
 وخرفة مهذوبة للتشجيع  
 هذا الذي أمكنه ذلك  
 قاتبه لا شبح له ان شرف  
 جعلته فذكره اليه حسروا  
 بيوته يسمى الجوع الزاوية  
 وقد بدلت الحظ في النطاق  
 والله اسألكم وواع الصنيع  
 ثم الصلاة والسلام الايمان  
 على محمد رسول النبي  
 وآله وصحبه الامم

في كلفها والحكم فيها  
 لا تقع الفلك في رفق  
 كذا في التكرار كذا في الترتيب  
 من واجبات الشك في التركيب  
 من واجبات الشك في الترتيب  
 والشك في الاكف كذا في الترتيب  
 يلقي بها الازرع في اللقح  
 ومن غير ذلك غير ذلك  
 غير الاشارة اليه في ذلك  
 ووجهت له في ذلك  
 اذ هو بالتقريب في ذلك  
 فلتبين الاجم من ذلك  
 ورجحة فكون في ذلك  
 الكيناز الايمان في الايمان  
 الكظهر في الايمان في الايمان  
 للايمان في الايمان في الايمان

كل من الله وحسن عونه عليه الصلاة  
 والعقبى العقبى العقبى  
 حسن بن محمد بن محمد  
 بن محمد بن محمد  
 بن محمد بن محمد  
 كان الله في الحركات والسكون